

بیگنا

شماره مسلسل ۲۳۸

سال بیست و یکم

تیر ماه ۱۳۲۷

شماره چهارم

استاد محط طباطبائی

زبان زنده

زبانی که وسیله تفاهم آدم زنده است مانند خود زندگان از موهبت زندگی برخوردار است و نظیر هر موجود زنده‌ای مراحل مختلف رشد و نمو و ترقی و انحطاط را می‌پیماید و به فرض برخورد با عوامل ویران کننده و نابودسازنده، محکوم به نابودی و مرگ میگردد .

پس زبان زنده آن زبانی است که هنوز در مرحله استعمال بخوبی از عهده انجام وظیفه خود که تفهیم و تفاهم کامل باشد برمی آید ، در صورتیکه زبان مرده همچون مردگان تنهادر مقبره بازمانده‌ای از آثار نوشته، قابل درک و ضبط است، مانند زبانهای مصری و فینقی و سومری و عیلامی و سانسکریت و حمیری و اوستائی که آنها را تنها از روی آثار نوشته و بازمانده آنها میتوان شناخت . ولی زبان فارسی دری و زبان عربی و زبان فرانسه و انگلیسی از زبانهای زنده هستند و در سرزمینی میان مردمی در گفتگو بکار میروند و وجود لفظی آنها با وجود خطی باهم در راه تکامل سیر میکند .

زبان زنده مانند هر موجود زنده‌ای از خواص زندگی زندگان برخوردار است و با موجودات بیروح از این حیث تفاوت کامل دارد. زبان زنده بر حسب نیازمندیهای بوجود آمده و متدرجاً رشد و نمو پیدا میکند و هر قسم تحولی در کیفیت این تحول پیش آید بنا به نیازمندیهای طبیعی صورت میگیرد.

هرگز کسی زبانی را به زور شمشیر و نیروی فتح و نصرت نظامی نمیتواند بر زبان دیگری تا مرحله نابودی و مرگ آن تحمیل کند و یا الفاظ آن را محکوم به آمیزش با زبان دیگری سازد. این گونه اتفاقات در تحت شرایط و اوضاعی ممکن است صورت پذیرد که در اثر مغلوبیت و شکست پیش می آید، ولی با ایجاد نیازمندیها و وسایل دیگری این کار آمیزش یا نابودی صورت میگیرد. این زبان فارسی دری که امروز وسیله تفاهم گروه انبوهی از آدمیان در قلمرو وسیعی از سطح زمین است در طی هزار و سیصد سالی که از عمر ادبی آن میگذرد در تحت شرایط و اوضاع خاصی ناگزیر از تحولاتی شده و الفاظی را پذیرفته و الفاظی را از دست داده است. این تحول بنا به مقتضیاتی رو داده که با طبیعت و سرشت خود زبان تناسبی داشته است.

فارسی دری الفاظ عربی و ترکی و فرنگی را پذیرفته ولی این قبول کلمه، مربوط به تحمیل خارجی و پرداخت گرامتی نبوده بلکه بر اساس پیش آمد اوضاعی تازه بوده که چنین تغییری را میپذیرفته است.

وجود کلمات عربی در این زبان نتیجه تحول وضع عظیمی بود که در قلمرو استعمال زبان بوجود آمد و اقتضا میکرد ایرانیان تازه مسلمان از زبان ملت همکیش خود استفاده برند.

هرگز در دمشق و بغداد دستگاهی به کار نیفتاده بود که مانند مطالبه باج و خراج به تحمیل کلمات و الفاظ با ضرب شمشیر بر دیگران مبادرت ورزد و اگر چنین وضعی هم بوجود می آمد بمحض سقوط و اضمحلال سیاسی متعدیان، آثار مترتب بر آن هم ناپدید میشد. چنانکه بعد از انقراض دولت مغول الفاظی که برای رفع احتیاجات آنی از ترکی به فارسی در آمده بود و برای رواج و بقای آنها هیچ گونه ضرورت و شرایط مساعدی وجود نداشت بتدریج از مرحله رواج خارج شد و اکنون تنها در کتابهای تاریخ و ادب آن عصر است که پژوهنده بوجود چنین کلماتی بر میخورد،

در صورتیکه مفردات زبان عربی که با فارسی دری در آمیخته از ابتدای ترویج این زبان در قلمرو زبان پهلوی و لهجه‌های آن، همراه صورت گرفته است و قدیمترین مثالهایی که از فارسی دری صدۀ سوم و چهارم در دست داریم با این وضع همراه است .
 بدیهی است به هر نسبت میزان استعمال زبان دری در قلمرو علم و ادب و صنعت پیش میرفته ضرورت اخذ لغات جدید که حاکی از مفاهیم جدید باشد راه را برای ورود لغات تازه‌ای از زبان عربی میگشوده است و کوشش افرادی جهت ساختن و پرداختن و بکار انداختن الفاظی نامأنوس از ریشه فارسی که رفع احتیاج بکنند ب نتیجه مطلوب نرسید چنانکه مصطلحات فلسفی و علمی ابن سینا و ناصر خسرو و ابوریحان عمومیت نیافت .

شاید موجب اصلی این قبول بی حد و مرز زبان فارسی دری نسبت به الفاظ عربی همان سابقۀ طولانی وجود الفاظ بسیاری از آرامی و سریانی در زبان پهلوی ادبی و کتابی بود که مسأله‌ای خاص به صورت هوزوارش بوجود آورده بود .

کسانی که با زبان پهلوی کتابی و ادبی و مذهبی آشنائی دارند بخوبی میدانند که درک کامل معانی کلمات این زبان که در کتابها و رساله‌ها و دفترها و کتیبه‌ها محفوظ است بدون آشنائی کامل با خط و زبان آرامی امکان ندارد و تألیف کتابی در لغت پهلوی مثلاً که شامل آن الفاظ سامی نباشد نمیتواند رفع نیازمندی پژوهندگان را بکند .

عجب است که این اختلاط لفظی در کتابت پهلوی شامل حروف اضافه و ضمایر و روابطی می‌شده که در ساختمان دستوری زبان اثر زنده‌ای میبخشید و بجای من و شما و او و نظائر آنها ناگزیر از بکار بردن و شناختن ضمایر سامی میگردید . در صورتیکه آمیزش فارسی دری با الفاظ عربی در حدود استفاده از نامها و صفتها صورت گرفته ولی ارکان اساسی جمله بندی صورت اصلی خود را حفظ کرده است .

بدین مناسبت هرگز يك پارسی زبان از وجود این الفاظ غیر بومی بیم خرابی زبان و یا دغدغۀ سیر انحطاطی و نابودی فارسی دری را نداشته است ، همانطور که آمیزش زبان انگلیسی با کلمات فرانسه و لاتینی هرگز تشویش مغلوبیت انگلیسی را در برابر زبان فرانسوی و لاتینی در خاطر گویندگان تولید نمیکرده است .

طبیعت و موسیقی زبان فارسی دری برای قبول الفاظ عربی و احياناً ترکیب خاصی را رعایت نمیکرده و بفرض اینکه لفظی بر حسب نیاز یا به سبب فضل

فروشی و یا جهت دیگری از راهی به زبان درمی آمده و با سرشت زبان سازش نداشته است در مسیر ادبی و مرور زمان آن کلمه را طرد میکرده و از ادامه استعمال آن دریغ میورزیده است. در نتیجه، زمینه استعمال این الفاظ محدود مانده تا جائیکه به سلامت وسلاست و فصاحت اخلاقی وارد نیازد.

این مبادله لفظی از روزی که تمدن جدید مسیر خود را در ممالک غربی اختیار کرد و زبانهای مغرب زمین مخزن افکار و مفهومهای دنیای تازه شد تغییر جهت پیدا کرد و راه قبول بنا به اصل احتیاج، به روی الفاظ فرنگی گشوده شد. در این موقع ضرورت اقتضا میکرد برای جلوگیری از بروز یک حادثه نامطلوبی در آمیزش بیحد و حساب مفردات جدید خارجی با زبان پخته و بجا افتاده فارسی ادبی، دستگاه نظارتی نظیر آکادمیهای غربی وجود داشته باشد که این نیازمندی را عاقلانه به نحوی مرتفع سازد که زبان با استفاده از ساختمان طبیعی خود در رفع این احتیاج از روی ترکیب و اشتقاق الفاظ جدید اقدام مؤثر کند.

متأسفانه مسامحه و دفع الوقت، این کار را تا جائی عقب افکند که دیگر مسأله نیازمندی به يك و ده و صد مفهوم و لغت تازه محصور نماید بلکه در هر مؤسسه عملی و علمی تازه ای فهرست های متعددی برای الفاظ جدید باید تهیه کرد و در صدد ساخت و پرداخت آنها برآمد.

در صورتیکه قالب مفهوم تازه ای در برابر کسی قرار گیرد که به طبیعت زبان فارسی و گردش الفاظ و موسیقی آن مانوس باشد، از ابداع لفظ تازه فشاری بر بنیه زبان وارد نمی آید اما اگر این انس کافی نباشد، الفاظ نوساخته و تازه پرداخته مانند تازیانه ای میماند که بر شانه زبان فارسی بلکه بر مغز سر هر پارسیگویی فرود می آید.

اخیراً يك رشته الفاظ و لغات تازه در برخی از مؤسسات مملکتی بوسیله افرادی یا هیأتی اختیار شده است که تحمل و قبول آنها با طبیعت زبان فارسی تناسب و سازش ندارد و این خود مینماید که در اختیار یا ابداع آنها ذوق و اطلاع و شمع صحیح بکار نیفتاده و این عمل کاملاً ادبی را از مقوله موضوعات و کارهای مادی بی اهمیت به حساب آورده اند که حسن تأثیر آن در عرض سوء تأثیر آن باشد.

در علم شیمی برای ترکیب مواد شیمیائی اصول و قواعدی وجود دارد که بدون مراعات آنها عمل ترکیب مواد صورت نمیگیرد و آمیزش اجسام از حد اختلاط ساده

نمیگذرد. همین اصل در ترکیب و اشتقاق الفاظ زبان فارسی هم مجری و ملحوظ است و به فرض اینکه بتوان از ترکیب دو لفظ یا دو ریشه فارسی يك کلمه‌ای تازه بوجود آورد معلوم نیست خاصیت ترکیبی میان آن دو جزء موجود است یا نه؟

مثلا از «هم» که معنی مستقلی ندارد و «وند» که در حکم ادات یا حرف نسبت است نمیتوان يك لفظ مفید معنی کامل ساخت و اگر «هموند» بگوئیم معنی منظور را که نسبت مشترک باشد در بادی نظر شنونده درک نمیکند و «وند» را «آوند» بمعنی ظرف میپندارد نه «وند» نسبت که با «هم» نمیتواند ترکیبی نظیر همکار و همخون و همدرد و همدست بسازد.

یا آنکه از ترکیب شنا با وه، لفظی بوجود میآید که با سطح شناور نزدیکی ندارد بلکه با شن و آب و یا وسیله شنای تنها بیش از سطح شناور سازش پیدا میکند. غرض اینست که برای تشکیل و ترکیب الفاظ فارسی جدید باید مراقب طبیعت دستوری زبان بود و عملی در جهت مخالف تقاضاهای طبیعی زبان صورت نداد تا نتیجه آن مانند ذره بین و دوربین درخور قبول ذوق عمومی اتفاق افتد.

از طرف دیگر باید گفت عقب افتادگی و نیازمندیهای ما به الفاظ جدیدی که از عهده تفسیر مفاهیم نو پدید روز برآید اقتضا میکند که در هر هفته و ماهی لااقل دهها مفهوم جدید علمی و صنعتی و فنی را به پارسی برگردانیم و در برابر هر مفهومی لفظی جدید بکار بریم و دیگر فرصتی نمیماند که در تاریخ زبان فارسی برگردیم و عبارات و الفاظ قدیمی را که در گلستان و شاهنامه و مثنوی از زبان دیگری وارد شده به کلمات نامفهوم تازه‌ای برگردانیم و آن اصل مفهوم را محکوم به حذف و فراموشی سازیم.

با اختراع هر ماشین و وسیله تازه زندگانی ضرورت پیدا میشود که تعدادی نام تازه بر زبان افزوده شود و تأمین این نیازمندی دیگر مجال نمیدهد که يك مرادف تازه‌ای را در برابر الفاظ متداول قدیمی از هر ریشه‌ای که فرض شود بگذاریم.

پس در اینجا دو نکته را باید قبل از هر اقدامی در نظر قرار داد:
یکی آنکه مفهوم جدید پیش از مفهوم قدیمی به لفظ جدید تعبیر گردد و قالب قدیم مفهوم دیرین به صورت متداول باقی بماند.

دیگری آنکه این لفظ تازه با ساختمان و موسیقی زبان فارسی دری تنها هماهنگ و دمساز باشد.

در جدول الفاظ تازه‌ای که اعضای ارجمند انجمن فرهنگ نظامی اخیراً در معرض مراجعه افکار عمومی برای سنجش قرار داده‌اند کلماتی به نظر میرسد که اگر به صورت دیگری درآمده بود تناسب آن با زبان فارسی دری بیشتر میشد .

اینک برای اینکه خواننده محترم ، خود بتواند از روی ذوق و تشخیص فطری خود در این باب حکمی کند فهرست دیگری را که انجمن فرهنگ فردوسی در این باب تهیه کرده است . چاپ میکنیم تا در میانه کار نظامی و فردوسی تفاوت محسوس مشهود گردد .

لغت معمول	انجمن فرهنگ نظامی	انجمن فرهنگ فردوسی
عضویت	هموندی	بستگی - کاروندی
عضو	هموند	بسته - کاروند
تعرض	آفند	پیشروی - آورد - پرخاش
دفاع	پدافند	جلوگیری - ناورد - نبرد
دفاعی	پدافندی	پیشگیری - نبردی
سلاح	سلیح	کار اوزار - جنگ افزار
اطاعت	فرمان برداری	پیروی - فرمانبری
فلات قاره	ژرفا شیب	تکاب - زردشت
حمل و نقل	ترابری	باربری - بارکشی
مأمور حمل و نقل	ترا بر	بارمند - بارسالار
سنت	ترادار	شیوه - بازمانده - بنبو
حوض بندرگاه	آبوند	تالاب - آبخان
پلاتو	شناوه	آبسکو - سکوی آبی
احتراق	سوختاری	سوزش - سوختگی - سوخت
محترقه - محترق	سوختار	سوخته - سوزان
ارسال	فرستادن	فرستادن
ایفاد	فرستادن	روانه کردن - گسیل داشتن
تقدیم	فرستادن	پیش (کشیدن - آوردن - بردن - نهادن)

پایان

مجلهٔ یغما - چنانکه اهل ادب و فن تأمل می‌فرمایند ، همان لغات اصیل ادبی معمولی از این لغات اختراعی به مراتب بهتر و زیباتر است . چند نارواست که مثلاً بجای:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو عضوی ب درد آورد روزگار
 دگر عضوها را نماند قرار
 بگوئیم :

بنی آدم هموند یکدیگرند
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو هموندی ب درد آورد روزگار
 دگر هموندها را نماند قرار

شما را بخدا تا فرهنگستانی تأسیس نکرده‌اید دست به ترکیب زبان فارسی نزنید .

معلم*

هست معلم پیمبری که برتبت
 قیمت هر کس ز کار اوست معین
 پیشتر افتد ز هم رهان بفضیلت
 خاک تنی را با آفتاب رساند
 راه زمین گریب آسمان شده هموار
 گنج هنر رایگان ببخشد و باشد
 قافلهٔ معرفت بجانب مقصد

برتر از او نیست جز خدای معلم
 کیست که تعیین کند بهای معلم
 هر که برد بیشتر جفای معلم
 اینت گران سنگ کیمیای معلم
 این همه باشد ز فکر و رای معلم
 دولت جاوید از سخای معلم
 راه سپر گردد از درای معلم

حبیب یغمائی